

ما با هم می‌آموزیم!

● دکتر محمدرضا سرکار آرانی

کلیدواژه‌ها: درس کاوی، درس پژوهی، بهسازی آموزشی، گفت‌وگو، پرسش



سه‌شنبه اول شهریور ۱۴۰۱ اولین نشست تخصصی درس کاوی ایران به میزبانی اداره کل آموزش و پرورش فارس با همکاری دانشگاه شیراز و به صورت حضوری و برخط برگزار شد. دکتر محمدرضا سرکار آرانی، استاد پداگوژی دانشگاه ناگویای ژاپن، در مراسم افتتاحیه این نشست سخنرانی کوتاهی ارائه کرد. رشد مدیریت مدرسه با انتشار این سخنرانی خوانندگان را به گفت‌وگو درباره پرسش‌ها و بحث‌های مطرح‌شده در آن دعوت می‌کند.

تغییر ببینیم، ولی بقیه عناصر آموزش مدرسه‌ای را نادیده بگیریم، فرایند آموزش را ساده فرض کرده یا مسئله‌های آن را ساده‌سازی کرده‌ایم. آموزش سامانه‌ای پیچیده دارد، محتشم است و با تمهید یک دوره آموزش و یک نشست و برخاست اداری یا توجیهی برای معلمان و زیر نظر مدیران مدرسه بهبود نمی‌یابد. ما با هم می‌آموزیم!

شواهد عینی این مدعا را همه‌جا می‌توانیم ببینیم. بچه‌ها در کلاس درس، معلمان و مدیران مدرسه را به چالش می‌کشند. بعضی وقت‌ها به‌صراحت می‌گویند: «خانم/ آقا تغییر مسیر «شدن» به این سادگی هم که شما می‌فرمایید یا فکر می‌کنید نیست! قدری به ما گوش بدهید، به شما

سرآغاز

آموزش امری پیچیده و فرهنگی است؛ هم ناظر به معاصریت و اینجا و اکنون^۱ ماست و هم دل در گرو راه طی‌شده هنجارها و ارزش‌ها و سنت‌ها و داشته‌های^۲ فکری فرهنگی مردم دارد و هم لازم است به تک‌تک فرزندان و نیازها و خواسته‌ها و توانایی‌های امروز و فردای آن‌ها^۳ توجه کند. به همین دلیل، آموزش مدرسه‌ای تنها همراه و هم‌قدم با بافتار فرهنگی اجتماعی و همه اجزای خودش تغییر می‌کند. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم تنها با آموزش معلم، بافتار فرهنگی آموزش و در نتیجه کیفیت خروجی آن یعنی یادگیری بچه‌ها تغییر کند. اگر تنها معلمان را برای



برای دسترسی به تکه فیلم این نشست، رمزینه را پویش کنید.

خواهیم گفت چون باید رفت!» ولی گوش شنوایی پیدا نمی‌کنند؛ نه در خانه و نه در مدرسه! حالا بچه‌ها به صرافت افتاده و می‌گویند: «دست کم لطف کنید کمی عقب بایستید.» ما معمولاً بیشتر سخن می‌گوییم. در حالی که فرزندان ما به گوش شنوتری نیاز دارند. پیشنهاد می‌شود، منبع انرژی آن‌ها را به رسمیت بشناسیم. شنیدن صدای همدیگر نیاز به روز بودن است. به نظر می‌رسد، اندیشیدن در پیچیدگی آموزش، چرایی واکاوی آن و جایی که ما ایستاده‌ایم، احتمالاً به ما کمک می‌کند گوش شنوایی برای بچه‌ها داشته باشیم. ما کجا ایستاده‌ایم؟!

چرا ما بیشتر از اهمیت موضوعات و چیستی پدیده‌ها حرف می‌زنیم، در صورتی که جسارت پرسیدن «چرا» نیاز به روزتری است

راهی به بهسازی آموزش مدرسه‌های نمی‌برد. بیایید شوقی برای برداشتن گامی و رفتن به جایی، حتی اگر یک گام باشد، داشته باشیم. هر کس هر جا ایستاده است، برای بهسازی آموزش قدمی به پیش نهد. وقتی شروع به رفتن می‌کنیم، در دامنه مناظر متفاوتی می‌بینیم و تصویرهایی هم که حتی از یک نقطه می‌گیریم و به اشتراک می‌گذاریم، متفاوت خواهند بود. این رفتن زمینه گفت‌وگو و تنوع در دیده‌ها و شنیده‌ها و تعامل میان آن‌ها را فراهم می‌آورد.

رگ‌رگ است این آب شیرین و آب شور در خلایق می‌رود تا نفع صور

جنس پرسش‌ها

چرایی و چگونگی فهم آموزش و روش‌های بهسازی آن، و البته جنس پرسش‌هایی که مطرح می‌کنیم، نشان می‌دهد ما کجا ایستاده‌ایم. بهسازی آموزش پای کوه‌نشستن و از ابهت یا اهمیت قلّه تحول سخن گفتن نیست. بعضی از پژوهشگران، معلمان و مدیران، هر جا یک میز خطابه (تریبون) پیدا می‌کنند، از قلّه‌های بهبودی و چیستی آن تعریف می‌کنند. از اهمیت قلّه سخن گفتن و صدور حواله‌های بهبودی برای آینده دور، کاری برای بهسازی آموزشی از پیش نمی‌برد. موضوع قابل‌بررسی این است که چرا ما بیشتر از اهمیت موضوعات و چیستی پدیده‌ها حرف می‌زنیم، در صورتی که جسارت پرسیدن «چرا» نیاز به روزتری است. به نظر می‌رسد، پرسش چرایی به داشتن مسئله و تلاش برای فهم عمیق آن نیاز دارد، ولی ما در دوراهی داشتن مسئله مانده‌ایم و راه میان‌بری برای رفع و رجوع سریع گرفتاری‌های پیش رو و روزمره جست‌وجو می‌کنیم. بعضی وقت‌ها هم غفلت می‌کنیم که همیشه پیدا کردن جواب برای تناقض‌های زندگی روزمره، به معنی پیدا کردن راه‌حل یا حل مسئله نیست!

یادگیری از وقتی شروع می‌شود که بپرسیم چرا؟ پرسش‌هایی مثل کجا، کی، چه کسی و چه چیزی پرسش‌های روی میزند. تلاش برای دانستن آن‌ها را پیش‌زمینه یادگیری و مطالعه می‌گویند. یادگیری وقتی است که ما در تعامل با پدیده‌ها از «چرا» شروع می‌کنیم. این پرسش به راحتی ذهن‌ها را به خود مشغول نمی‌کند. آمادگی ذهنی و روانی و هنر وجودی و احساس رنج و درد در تعامل مستمر با واقعیت‌های موجود است که زمینه طرح آن را فراهم می‌آورد.

زین طلب بنده به کوی تو رسید

درد مریم را به خرما بن کشید

پرسش چرا به راحتی دست‌یافتنی یا طرح‌شدنی نیست. جسارت طرح آن هم به یک طلب مدام و حضور و هنر وجودی خاص نیاز دارد. پای قلّه «تحول» نشستن و از ابهت قلّه سخن گفتن و اصلاح امور را به آینده‌ای مبهم حواله‌دادن،

ناگزیر از پذیرش گوناگونی

اگر این رگ‌رگ بودن را به رسمیت بشناسیم، غیر بودن برای ما موضوعیت پیدا می‌کند. سرشت طبیعت و اجتماع مبتنی بر رگ‌رگ بودن پدیده‌ها و گوناگونی است. این «غیر» همه‌جا هست؛ حتی زیر گوش شما در خانه. فرزندان شما می‌پرسند این درس‌ها را برای چه باید بخوانیم و شما جوابی ندارید و احتمالاً فردا به مدرسه می‌آید تا همان‌ها را برای بچه‌های مردم ارائه دهید. این تناقض و گسلی است که تربیت امروز نسل جوان ما روی آن قرار گرفته است و کار آموزش مدرسه‌ای را دشوارتر کرده است. بچه‌ها انتظار دارند شنیده شوند، در حالی که ما به فکر بودجه‌بندی محتوای کتاب‌های درسی هستیم و بچه‌ها و تفاوت‌های آن‌ها از یادمان رفته است.

بهسازی آموزش نیازمند هنر وجودی گفت‌وگو و گفت‌وگو مستلزم به رسمیت‌شناختن گوناگونی‌هاست. از **ماتسوشیتا کونوسوکه**، بنیان‌گذار پاناسونیک، پرسیدند چرا از کوه بالا می‌روی؟ گفت چون کوه در مقابل من ایستاده است، راه دیگری ندارم. ما نیز راه دیگری نداریم، جز بازاندیشی در کیفیت عدسی (لنز)‌ها و بالا رفتن از کوه مسئله‌ها یا کندن تونلی برای فهم عمیق‌تر در میانه آن‌ها! دیگران اگر به جایی، یعنی حظی و سهمی از پیمودن راه برای هم‌نشینی با قلّه رسیده‌اند، یا از دامنه بالا رفته‌اند یا تونل زده‌اند. یعنی آنچه را از نظرها پنهان است رصد کرده‌اند. کیفیت عدسی‌ها را واریسی کرده و توان اندیشه و یادگیری و طرح پرسش چرا و شنیدن پیدا کرده‌اند.

یک درس و مالک آن

درسی که ما از آن حرف می‌زنیم، یک فرایند و یک راه است. یک دالان برای تغییر است. در این فرایند ارتباطی، از جایی که وارد می‌شوید، در ۵۰ دقیقه اتفاقاتی می‌افتند که شما در خروجی آن در آخر دنبال نتیجه مورد انتظار هستید. بنابراین، تدریس سخنرانی نیست. طراحی است یا به تعبیری صحنه‌پردازی یادگیری کودکان است. تدریس مثل

بهبودی آموزش نیازمند هنر وجودی گفت و گو و گوست و گفت و گوستلزم توجه و شناخت گوناگونی هاست

برای واریسی مستمر داده‌هایی که از تدریس به دست می‌آیند، به همراهی و همکاری با نظری دیگر و چشم‌اندازی یا راهی دیگر از راه واریسی کلمه به کلمه گفت‌وگوهای شما با دانش‌آموزان نیاز است. دیگری می‌آید و وارد کلاس شما می‌شود، با کیفیتی دیگر و عدسی دیگر. با شما همراه می‌شود تا شما یک بار دیگر گفت‌وگویتان با دانش‌آموزان را با هم مطالعه کنید. روی متن پیاده‌شده یک کلاس درس تأمل می‌کنید و مثلاً متوجه می‌شوید در ایران در یک کلاس درس ریاضی پایه پنجم ابتدایی تنها سه بار پرسش چگونگی، دوبار پرسش چرا، و ده‌ها بار پرسش چیه، چیست و چی مطرح شده است. در گام بعدی متن این درس را با درس ریاضی در همان محث و پایه در آمریکا و ژاپن مقایسه می‌کنید. نتایج شگفت‌انگیزند. در کلاس درس ژاپنی‌ها پرسش درباره چگونگی فراوانی بیشتری دارد، در حالی که در آمریکا پرسش از چرایی! و همان‌طور که اشاره شد، در ایران پرسش از چیستی میدان‌داری می‌کند.

بیشتر که دقیق می‌شوید، نگاه می‌کنید که آیا تکلیف درس ارائه‌شده توسط معلم درست بوده است یا خیر؟ بر سؤالی که روی تخته نوشته‌اید، تأمل و شروع به تمرین می‌کنید که مثلاً اگر خودم به این پرسش جواب بدهم، چه پاسخی دارم؟ چه الگوهای پاسخی ممکن است از میان دانش‌آموز کلاس من پدید و ارائه شوند و چرا؟ پس از کلاس درس و بر اساس متن پیاده‌شده تدریس، بررسی می‌کنیم ببینیم پیش‌فرض‌هایی که انتخاب کرده‌ایم، با واکنش بچه‌ها در عمل چه تفاوت‌هایی دارند. بنابراین، من جایی گفته‌ام که درس کاوی یعنی گفت‌وگوی بی‌پایان با داده‌ها!

شاید برسید، چرا این کار را با همراهی و هم‌قدمی دیگری انجام می‌دهیم. زیرا به قول خانم پندیکت، «ما با چشم‌های خود می‌بینیم، ولی به سختی می‌توانیم چشمان خود را ببینیم.» یعنی کیفیت عدسی را خود ما نمی‌توانیم ببینیم. در تعامل با آن دیگری است که تازه متوجه تنوع و تفاوت و عمق یا میزان دوراندیشی و برداشت‌ها و داشته‌هایمان می‌شویم. ما همه چیز را می‌بینیم، ولی کیفیت لنز دیدمان را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم و دقیق بشناسیم. در تعامل با آن دیگری است که متوجه کیفیت و شیوه تعریف و فهم و حل مسئله و کیفیت آن می‌شویم. ما معمولاً از آنچه می‌بینیم و حرف می‌زنیم، مطمئن هستیم. ولی در تعامل با آن دیگری، کیفیت عدسی ما مشخص می‌شود و چه بسا یقین ما به شک تبدیل می‌شود که سرآغاز پرسش چرا و اندیشه و یادگیری است، و از آن یقینی تازه سر برمی‌آورد. در غیر این صورت به قول **دهخدا** «شک‌نیاور دگان کرده یقین» خواهیم شد و به جای تدریس تنها نجوا خواهیم کرد. روشن است که این نجواها دست‌کم با اندیشه و یادگیری نسبت وثیقی ندارند.

یک ظرف غذای مقوی و متنوع است. یک چیزی از دریا دارد و یک چیزی از تپه. یک چیز شیرین و یک چیز ترش دارد. یک تکه میوه دارد، یک مقدار برنج دارد یا نان، گوشت دارد و حبوبات. این مجموعه ۵۰ دقیقه‌ای تدریس، طراحی است و معلم طراح آن است. و شما هم روی صحنه (استیج) نیستید، یادگیرنده را روی صحنه یادگیری می‌برید تا یاد بگیرد. هنر معلم بردن دانش‌آموز روی صحنه یادگیری است. گاهی معلمان سر کلاس بسیار فعال‌اند، وسیله می‌آورند، لباس می‌آورند، کلاه بر سر می‌گیرند و انواع حرکت‌ها می‌کنند، مانند صحنه نمایش (تئاتر)،

ولی تنها معلم فعال و روی صحنه است. در حالی که یادگیری مستلزم فعالیت بچه‌هاست. معلم بهتر است یاد بگیرد که کمی عقب بایستد و صحنه را به نحوی بپردازد که بچه‌ها فعال باشند. بیشتر بشنود و ببیند! در غیر این صورت، ما تدریس می‌کنیم، ولی یادگیری در کار نخواهد بود. فهم مسئله و توانایی صورت‌بندی آن به هنری بیش از امور بین‌دیوانی (بوروکراتیک) و اداری مدیریت یا معلم‌شدن نیاز دارد. بنابراین، پداگوژی یک هنر وجودی است. یک حضور است، یک حس است؛ چیزی از جنس عاملیت و خودبودگی و داشتن مسئله و پرسش چراست.

مالک درس بچه‌ها هستند. اگر این را به رسمیت نشناسیم، او هم گوش شنوایی نخواهد داشت. در نتیجه شما آموزشکار می‌شوید؛ بر وزن برق‌کار و جوشکار، فلزکار و ... یعنی فن‌ورز و فرد ماهری که نمی‌تواند بگوید چرا، در نتیجه عاجز است از پرسیدن چرا. و مدام از چیستی امور و پدیده‌ها می‌پرسد! تنها نشان‌ها و شناسه‌هایی را ردیابی می‌کند که به دستش داده‌اند و کارمند محتوا و شیوه‌های بودجه‌بندی و دیکته و ارزیابی مکانیکی آن است.

واکوی تدریس

از درس پژوهی زیاد گفته‌اند و شنیده‌اید؛ مشاهده مشارکتی کلاس درس برای گفت‌وگو و بازاندیشی و بهسازی مستمر آن. من معمولاً درس پژوهی را به مثابه کوه‌پیمایی و درس کاوی را به کندن تونل برای شناخت زیربنای پنهان تدریس تشبیه می‌کنم. درس پژوهی از جنس از دامنه کوه بهسازی بالارفتن است. با یکی همراه می‌شوید، یا معلم موقع درس دادن صدایش را ضبط می‌کند و بعد یک بار گوش می‌دهد و با سایر معلمان درباره آن گفت‌وگو می‌کند. معلمان ایران و همچنین سایر کشورها معمولاً از دو چیز نالان هستند. یکی وقت و دیگری ناتوانی در بازاندیشی عمل خود. آن‌ها معمولاً نمی‌توانند به صدای تدریس خود گوش دهند. از سایرین آموختن نیز برایشان دشوار است. در حالی که برای بهسازی تدریس تنها دو راه وجود دارد یا «خوداندیشی» در تدریس یا «یادگیری از دیگری».

برای فهم بهتر درس کاوی، تعبیر «عدسی»^۴ گویاست.



«شک‌نیوردگان کرده یقین/ان و لوشان به‌جای رأی وزین» تازه شاید متوجه شویم عمری زیر گوش بچه‌هایمان در آغاز هر قصه می‌خواندیم «یکی بود یکی نبود»، ولی چه بسا درستش این است که یکی بود، (ولی) یکی نبوده است!

سخن پایانی

این روزها بیش از گذشته از من می‌پرسند: چرا درس پژوهی و درس کاوی به‌سرعت در کشورهای گوناگون گسترش یافت؟ این موضوعی است که سنگال، مصر، کالیفرنیا، سنگاپور، انگلیس، هنگ‌کنگ و ایران نمی‌شناسد. سنگاپوری‌ها بیش از ایرانی‌ها درس پژوهی می‌کنند. تعداد مدرسه‌هایی که در کالیفرنیا درس پژوهی می‌کنند، بیش از مدرسه‌های سنگال است. **جیمز هیبرت و جیمز استیگلر** برای پاسخ به این پرسش با مرور مقالاتی درباره تاریخ پزشکی در جهان، مثالی جالب آورده‌اند. آن‌ها گزارش می‌دهند، اولین بار در سال ۱۸۴۶ بیهوشی^۵ در فرایند درمان پدیدار شد. این فناوری پزشکی در کمتر از یک سال در سراسر مدرسه‌های پزشکی تدریس و در فرایند درمان بیماران به کار گرفته شد. درعین حال، گزارش‌های منتشرشده در مجلات پزشکی در سال ۱۸۶۷ نشان می‌دهند که ضدعفونی^۶ نیز در حفظ جان و سلامتی انسان‌ها اثر بسیاری داشته است، ولی بسیار کندتر از داروی بیهوشی توانست جایگاه خود را در فرایند درمان، بهداشت و سلامت، به‌مثابه عملی معمولی، پیدا کند. چرا؟ چه تفاوتی میان این دو فناوری علوم پزشکی برای حفظ سلامت و درمان انسان بود که یکی (بیهوشی) سریع و تنها در یک سال جهان پزشکی و درمان را فرا گرفت و آن دیگری (ضدعفونی) بسیار کند گسترش یافت؟

گواند با بررسی و مرور مقالات تاریخ پزشکی درباره چرایی این پدیده توضیح می‌دهد. دریافت‌های او نشان می‌دهد، به

این دلیل که فایده‌های فناوری بیهوشی برای همه، از جمله پزشکان و بیماران، با مزایای فوری و قابل مشاهده‌ای^۷ همراه بود؛ پزشک، بیمار و همراهان او، بلافاصله و همه‌جا نتیجه و فایده و مزایای آن، یعنی کاهش رنج بیمار را حس می‌کردند. درحالی که شانس و میزان مزایای مشاهده‌پذیر ضدعفونی در فرایند درمان کمتر بود و همین مزایای کم هم برای همه افراد درگیر در فرایند بهداشت و سلامت و درمان بیماران به‌طور مساوی قابل مشاهده و لمس و در یک کلام مشهود نبود.

برای اندیشه در چرایی گسترش درس پژوهی و درس کاوی برای پژوهش در آموزش و بهسازی آن، در کشورهای گوناگون، تجربه یادشده از تاریخ پزشکی الهام‌بخش است. رهیافت‌های درس پژوهی و درس کاوی برای معلمان و پژوهشگران آموزشی، سریع، قابل مشاهده و نافع است. اثر آن در صحنه عمل آموزش و یادگیری ملموس و به‌سرعت قابل بررسی و اندازه‌گیری است. بنابراین، به‌سرعت مدیران آموزشی و معلمان بسیاری را در جهان به خود مشغول کرده است. در فرایند درس پژوهی، وقتی درباره تدریس به‌صورت مشخص و جزئی و شدنی صحبت می‌کنیم، مزایای قابل مشاهده آن نه تنها در تغییر پیش‌فرض‌های ذهنی معلمان (ذهن)، که در باور و نگرش و قلب و دست‌های آن‌ها، وقتی روی تخته تدریس به حرکت در می‌آیند، قابل مشاهده و ره‌گیری است. این رویکرد «پژوهش در آموزش»، در فرایند درس پژوهی در کلاس درس قابل مشاهده است و نتایج ملموس آن با شتاب به بهسازی تدریس و غنی‌سازی یادگیری باز می‌گردد. به‌علاوه، فرصتی برای بازاندیشی در همه عناصر آموزش مدرسه‌ای و از آن جمله سناریوهای فرهنگی تدریس، نقش و مشارکت مدیران، اثربخشی محتوای آموزشی، انتظار والدین، برنامه‌های درسی و سیاست‌های راهبردی فراهم می‌آورد. ■

پی‌نوشت‌ها

1. Presentism
2. Conservatism
3. Individualism
4. lens
5. anesthesia
6. antiseptics
7. visible benefits

منابع

1. Benedict, R. (1946). *The Chrysanthemum and the Sword: Patterns of Japanese Culture*, Boston: Houghton Mifflin Company.
2. Gawande, A. (2013, December 29). *Slow Ideas*. The New Yorker, pp.36-45.
3. Hiebert, J. and Stigler, J. W. (2019). Preface. In R. Huang, Takahashi, A. (eds). *Theory and Practice of Lesson Study in Mathematics: An International Perspective*, (pp.-vii) Switzerland: Springer.
4. Lortie, D. C. (1977). *School-teacher: A Sociological Study*, Chicago: The University of Chicago Press.